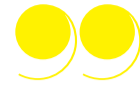


مادری، دشوار است و در حقانیت این گزاره شکی نیست. از اولین ساعات‌های تولد نوزاد، مادر با وجود همه دردهای جسمی و روحی با موجودی به غایت محتاج طرف است؛ موجودی که ۹ ماه او را در بطن خود پرورانده و حال باید تر و خشکش کند و این چرخه رسیدگی بی‌تکرار رعب‌آور است



نزدیک دو سال بود مادر شده بودم و همه می‌گفتند: «این سختی‌ها در مقابل عشق مادری چیزی نیست.» و من یقین داشتم آنچه موجب می‌شود از خودم بزنم و به او برسم، چیزی فراتر از عشق است



فرا تر از عشق مادری

است، در یک کلام «تعهد مادری» دست آدم را می‌گیرد. مادرها متفاوتند. گاهی از آغاز بارداری عاشق فرزند خود می‌شوند، گاهی از اولین دیدار با نوزاد متولد شده و گاهی هم نیاز به زمان دارند تا به عشق مادر-فرزندی برسند. من معتقدم خنده‌ها و شیرینی‌های فرزند گاهی هست و گاهی نه، شور و حرارت مادری گاهی هست و گاهی نه، حوصله گاهی هست و بیشتر وقت‌ها نه، عشق مادری بیشتر اوقات هست و گاهی نه و در مقابل «تعهد مادری» که ریشه‌اش در عقل است و باور همیشه هست و بسیار از عشق قوی‌تر است.

چه خوب که تعهد مادری را بالاتر از عشق مادری بدانیم، تأکید بر وجود عشق دائمی مادرانه، برای مادران خصوصاً مادران کم‌تجربه که احساسات متناقضی را تجربه می‌کنند جز عذاب وجدان آورده دیگری ندارد. درحالی که با تکیه بر تعهد مادری می‌توان احساسات خود را به رسمیت شناخت؛ خسته، درمانده، رنجور و دلگیر بود اما باز هم مادری کرد و این تفاوت کارکرد عشق و تعهد است!

سر بگذارند به جنگل و بیابان، اصلاً هر طور شده معادله را به هم بزنند و بشوند همان آدم‌رها و آسوده پیش از مادر شدن، گاهی دلشان می‌خواهد در یک اتاق در بسته زار بزنند و بی‌هیچ فکر و خیالی بخوابند تا به خودشان ثابت کنند هنوز هم می‌توانند برای اوقات زندگی‌شان تصمیم بگیرند اما در میان جدال تمام این احساسات که برای هر آدمی طبیعی است، «تعهد» از راه می‌رسد و مادر را از سرگردانی نجات می‌دهد. او به یاد می‌آورد که در مقابل فردی مسئول

افسردگی از راه می‌رسد و عشق نمی‌تواند آنها را سرپا نگه دارد. این درحالی است که مادر در تمام روزهای پس از تولد فرزندش، در هر حال و روزی که باشد، دست از برطرف کردن نیاز فرزندش نمی‌کشد. حال سؤال اینجاست، اگر عشق مادری را ندید بگیریم، چه چیز را می‌توانیم تکیه‌گاه یک مادر برای مادری بدانیم؟! مداران روز و شب‌های زیادی زیر بار مسئولیت مادری کم می‌آوردند، دلشان می‌خواهد ساعتی همه چیز را رها کنند و

مقابل عشق مادری چیزی نیست. «و من یقین داشتم آنچه موجب می‌شود از خودم بزنم و به او برسم چیزی فراتر از عشق است. وگرنه میان خواب شیرینی که نیمه شده، هنگام تمیزکردن پوشکی که بوی نامطبوع دارد، وقت چسبیدن دست نوج یک طفل نوپا به صورت، عشق نه که نباشد بلکه بسیار کم‌رنگ است.

مادری، دشوار است و در حقانیت این گزاره شکی نیست. از اولین ساعات‌های تولد نوزاد، مادر با وجود همه دردهای جسمی و روحی با موجودی به غایت محتاج طرف است؛ موجودی که ۹ ماه او را در بطن خود پرورانده و حال باید تر و خشکش کند و این چرخه رسیدگی بی‌تکرار رعب‌آور است. اطرافیان در بیشتر مواقع معتقدند، مهر و عشق مادری چون خون در کالبد مادر جریان دارد و سبب می‌شود چشم بر سختی‌ها بیند اما، بسیاری از مادران این عشق آتشین را در اولین لحظه ملاقات با فرزندشان حس نمی‌کنند، یا در روزهای بعد هنگامی که رنج‌های روحی‌شان گردن می‌کشد، ترس‌ها، دلهره‌ها، آلام گذشته، زخم‌های تسکین نیافته، احساس تنهایی و

فاطمه دولتی

نویسنده



گرم خواب بودم که صدای «مامان مامان» گفتنش آمیخته به کمی نق و بغض به گوشم رسید. به سختی خودم را از رختخواب کندم و کورمال کورمال تا اتاقش رفتم. نشسته بودم توی تخت و با چشم‌های بُراق نگاه می‌کردم. زانو زدم مقابلش، گفتم: «آب.» «مقممه بالای سرش بود. گلویش که تازه شد، خندید و گفت: «بازی.» نگاهم افتاد به ساعت روی دیوار. نزدیک سه بامداد بود. دلم خواست فریاد بزنم: «بگیر بخواب بچه.» اما آرام او را به آغوش کشیدم و زمزمه کردم: «الان باید بخوابی.» و چشم‌هایم را بستم تا خیال بازی از سرش بیرون برود.

نزدیک دو سال بود از خواب مداوم سه الی چهار ساعته محروم بودم، نزدیک دو سال بود دور نوشتن با تمرکز را خط کشیده بودم، نزدیک دو سال بود سفر آسوده نرفته بودم، میهمانی بی‌دغدغه، جشن و دورهمی بدون دلمشغولی. نزدیک دو سال بود مادر شده بودم و همه می‌گفتند: «این سختی‌ها در

گاهی دلشان می‌خواهد در یک اتاق در بسته زار بزنند و بی‌هیچ فکر و خیالی بخوابند تا به خودشان ثابت کنند هنوز هم می‌توانند برای اوقات زندگی‌شان تصمیم بگیرند اما در میان جدال تمام این احساسات که برای هر آدمی طبیعی است، «تعهد» از راه می‌رسد و مادر را از سرگردانی نجات می‌دهد. او به یاد می‌آورد که در مقابل فردی مسئول است؛ در یک کلام «تعهد مادری» دست آدم را می‌گیرد

روی بیلبردهای شهر بنویسید «شام چی بپزیم»

فاطمه خوش‌نما

روزنامه‌نگار



معلوم نیست اولین بار چه کسی در کدام نقطه از جهان فهمید که می‌شود در خیابان‌ها و بزرگراه‌های شهر جمله‌های حکیمانه نوشت و به مردم یادآوری کرد چه کاری خوب است و چه کاری بد.

این ماجرا از هرکسی و هر جای جهان که آب خورده باشد؛ آنچه برای ما مهم است، قدرت بی‌اندازه این امکان است. فکر کنید مثلاً آدم‌های ۲۰۰ سال پیش حتی تصورش را هم نمی‌کردند روزی بشود با یک جمله روی بیلبرد بزرگ و رنگارنگ وسط بزرگترین خیابان یک شهر، حال آدمی را گرفت و او را از شوق و انرژی

تهی کرد. چگونه؟

خانمی را تصور کنید که عصر یک تابستان داغ میله وسط اتوبوس شرکت واحد را گرفته. دستش عرق کرده و در ذهنش محتویات فریزر خانه‌اش را زیر و رو می‌کند تا یک شام سبک و کم‌دردسر و خوشمزه بیزد. دارد فکر می‌کند شام شب چه باشد که هر دو بچه از شنیدن خبر شام مورد نظر خوشحال شوند و کدام غذاست که می‌تواند حال امشب‌شان را بهتر کند؟ تازه باید کمی از غذای مورد نظر را برای ناهار روز بعد مرد خانه و خودش کنار بگذارد. دستمالی از جیب مانتویش درمی‌آورد و می‌کشد به کف دستی که عرق کرده و میله اتوبوس سلوغ را با آن یکی دست می‌گیرد. جا به جا که می‌شود چشمش به بیلبرد کنار اتوبان می‌خورد. روی بیلبرد تصویر انتزاعی یک زن است که با یک طرح گرافیکی تشکیل شده از کیبورد و مانیتور و زون کن و

پوشه و پرونده ساخته شده و در سمت راست تصویر با یک فونت بزرگ نوشته شده: بهشت زیر پای مادران است نه کارمندان! از ادامه دادن توصیف حس و حال زنانی که این بیلبردها خوانده‌اند و دیده‌اند و آنچه در ذهن‌شان نقش بسته دست برمی‌دارم اما قطعاً هر انسان عاقلی خودش به تنهایی هم می‌تواند حال این زنان را حدس بزند.

تولید محتوا قطعاً در هر حوزه‌ای تخصص عده‌ای است که می‌دانند از ابزارهایی که در اختیار دارند چگونه و به چه نحوی استفاده کنند تا بیشترین بهره ممکن را از ابزار مورد نظر ببرند. فارغ از اینها چنین جمله‌هایی که حتی از تکرار آن در این یادداشت هم ابا دارم، با کدام سند و طبق کدام استراتژی و از چه منبع معتبری آمده و وسط خیابان‌های یک شهر نشسته و شیره جان اشتیاق و ذوق آدم‌ها را می‌کشد؟ این ادبیات سلیقه‌ای

با امضای چه کسانی بدون پیش‌بینی عوارض و اثراتش به‌عنوان یک کار فرهنگی و تبلیغی روزانه ذهن هزاران نفر از آدم‌های یک شهر را هدف قرار می‌دهد؟

این البته یک نمونه کوچک و جزئی از استفاده محتوا در ادبیات شهر است و قطعاً نیازی به مثال بیشتر برای طرح این دغدغه نیست. ذهن همه ما پر است از این دست مثال‌ها. اما ای کاش کسی بیاید یک طرح خلاقانه بدهد روی بیلبردهای شهر و لیستی از غذاهای سبک و ساده و مهربان را بگذارد یا دستور پخت چند دقیقه‌ای! ما همه زن‌های شهر قول می‌دهیم از دیدن لیست غذاها با عنوان «شام چی بپزیم؟» در خیابان‌های شهر بیشتر تحت تأثیر قرار بگیریم تا خواندن جمله‌هایی که مدام در حال ارزشگذاری رفتار زنان است آن هم بدون هیچ منبع و سند معتبر و مدرکی!



ای کاش کسی بیاید یک طرح خلاقانه بدهد و روی بیلبردهای شهر لیستی از غذاهای سبک و ساده و مهربان را بگذارد یا دستور پخت چند دقیقه‌ای! ما همه زن‌های شهر قول می‌دهیم از دیدن لیست غذاها با عنوان «شام چی بپزیم؟» در خیابان‌های شهر بیشتر تحت تأثیر قرار بگیریم تا خواندن جمله‌هایی که مدام در حال ارزشگذاری رفتار زنان است آن هم بدون هیچ منبع و سند معتبر و مدرکی!